

آیه اِکمال الدین: آیه اِکمال الدین

قال تعالى: (حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالْدَّمُ وَلَحْمُ الْخَنزِيرِ وَمَا أُهْلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَالْمُنْخَنِقَةُ وَالْمَوْقُوذَةُ وَالْمُتَرَدِّيَةُ وَالنَّطِيحَةُ وَمَا أَكَلَ السَّبُعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ ذَلِكَ فِسْقٌ الْيَوْمَ يَبْسُ الدِّينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنَ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا فَمَنْ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرِ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ) [المائدة:

.13

خدای تعالی فرمود: «گوشت مردار، و خون، و گوشت خوک، و حیواناتی که به غیر نام خدا ذبح شوند، و حیوانات خفه شده، و به زجر کشته شده، و آن‌ها که بر اثر پرت شدن از بلندی بمیرند، و آن‌ها که به ضرب شاخ حیوان دیگری مرده باشند، و باقی مانده صید حیوان درنده مگر آن که آن را سر ببرید و حیواناتی که روی بتها (یا در برابر آن‌ها) ذبح می شوند، بر شما حرام شده است؛ و (همچنین) قسمت کردن گوشت حیوان به وسیله چوبه‌های تیر مخصوص بخت آزمایی؛ تمام این اعمال، فسق و گناه است. امروز کافران از آیین شما مأیوس شدند؛ بنابراین از آن‌ها نترسید و از من بترسید. امروز، دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم؛ و اسلام را به عنوان آیین شما قرار دادم، اما آن‌ها که در حال گرسنگی، دست‌شان به غذای دیگری نرسد، و متمایل به گناه نباشند، (مانعی ندارد که از گوشت‌های ممنوع بخورند) خداوند آمرزنده و مهربان است» ([185]).

الذي اكتمل بحسب هذه الآية هو الدين، والدين هو الشريعة والعقيدة، والقول بعدم اكتمال أحدهما يتعارض مع ظاهر الآية. كما أن عدم اكتمال أي منهما في واقع حال وفي أطروحة أي طائفة إسلامية يعني أن هذه الطائفة غير محقة؛ لأن واقع حالها يخالف ظاهراً قرانياً جلياً.

بر حسب این آیه آن چه کامل شده، دین است و دین همان شریعت و عقیده است؛ و قائل شدن به کامل نبودن هر کدام از آن دو، با ظاهر آیه در تعارض است، همان گونه که عدم کامل بودن هر کدام از آن ها در واقع و در نگرش هر یک از طوائف اسلامی بدین معناست که آن طائفه بر حق نیست، چون واقعیت امر آن ها با ظاهر روشن قرآن مخالف است.

السلفيون أو الوهابيون والسنة عموماً يشرعون بالأمس واليوم دون وجود نصّ عن المعصوم في مسائل كثيرة؛ من المستجدات الحياتية التي تتطلب حكماً شرعياً تعدياً، وكمثال: الصلاة في المناطق القريبة من القطب، وبالتالي فواقع حالهم يقول: إنّ الدين عندهم غير مكتمل، ولهذا اضطروا للتشريع بالأراء عند فقد النص، كما أنهم أيضاً مختلفون فيما بينهم في العقيدة اختلافاً كبيراً، فالسلفيون أو الوهابيون مثلاً يعتقدون بأنّ الله عيّن ويدين وأصابع على الحقيقة، والأشاعرة كالأزهر لا يعتقدون بهذا، بل يعتقدون بفساد العقائد السلفية الوهابية.

سلفیون یا وهابیون و به طور عموم اهل سنت در گذشته و حال، بدون داشتن نصی از معصوم در بسیاری از حوادث و رویدادهای جدید زندگی که نیاز به حکم تعبدی دارند از خود حکم شرعی صادر می کنند، مانند نماز در مناطق نزدیک به قطب. در نهایت امر، واقعیت احوال آن ها حاکی از آن است که دین نزد آن ها کامل نیست و به همین سبب ناچار شدند به هنگام نبود نص، طبق آراء و نظرات خود تشریع نمایند، همان طور که آن ها نیز در عقیده میان خود اختلاف زیادی دارند؛ مثلاً سلفیون یا وهابیون به وجود دو چشم و دو دست و انگشت حقیقی برای خداوند معتقد هستند. و اشاعره، همچون اشاعره ازهر به این معتقد نیستند، بلکه معتقدند که اعتقادات سلفیون یا وهابیون باطل است.

أما آل محمد (صلى الله عليه وآله) فاكتمال الدين عندهم بتنصيب خليفة الله؛ حيث إنّه (صلى الله عليه وآله) من يتكفل ببيان العقيدة الحقّة والتشريع بأمر الله،

وبالتالي لا توجدُ ثغرةٌ ولا تناقضٌ بين هذه العقيدة وبين ظاهر آية إكمال الدين، فالدينُ يكتملُ بتنصيبِ الناطقِ عن الله أو خليفة الله بعد رسول الله محمد (صلى الله عليه وآله)، وبهذا يكونُ الدينُ عقيدةً وتشريعاً قد اكتمل، فلا توجدُ ثغرةٌ في هكذا دين يسدّها فقهاءٌ غيرُ معصومين بآرائهم وأهوائهم كما هو الحالُ في الاعتقادِ السنّي المتعارضِ مع ظاهرِ الآية.

اما نزد آل محمد (ص) دين با تنصيب خليفه الهی کامل می شود؛ از آن جایی که رسول خدا(ص) مکلف به بیان عقیده درست و تشریح به امر خدا بودند، در نتیجه هیچ شکاف و تناقضی میان این عقیده و ظاهر آیه اکمال دين دیده نمی شود. بنابراین دين با تنصيب ناطق از طرف خداوند یا خليفه خدا بعد از رسول الله (ص) کامل می شود و بدین وسیله دين از لحاظ عقیده و تشریح کامل می گردد، و هیچ شکافی در چنین دینی یافت نمی شود که فقهای غیر معصوم با آراء و هواهای خود آن را کامل کنند؛ درست همانند حال و وضع اعتقاد اهل سنت که با ظاهر آیه در تعارض است.

أما مسألة غيبة المعصوم فنحن نقول: إنَّ غيابَ المعصومِ هو عبارةٌ عن عمليةٍ تغييبٍ له نتيجةً عدم وجودِ القابلِ له ولمشروعِهِ الإلهي كما هو، لا كما يفترضه ويتوهمه المنتظرونَ المفترضونَ، وبالتالي فلا تعارضَ بين هذه العقيدة وبين ظاهر آية إكمال الدين.

اما درباره مسئله غیبت معصوم، ما می گوییم که: غیبت معصوم عبارت است از غایب کردن او، آن هم به دلیل عدم وجود قابل نسبت به امام مهدی (ع)؛ و طرح الهی همان گونه که هست، می باشد نه همان گونه که منتظران نظریه پرداز آن را فرض می کنند و در خیال خود می پروراند؛ و در نتیجه هیچ تعارضی بین این عقیده و ظاهر آیه اکمال دين وجود ندارد.

نعم، التعارضُ مع آيةِ إكمالِ الدينِ يكونُ في ساحةٍ مَنْ يعتقدونَ أنَّ المعصومَ غابَ وتركَ التشريعَ ليتبرَّعَ فقهاءٌ غيرُ معصومينَ ويشرَّعوا في دينِ اللهِ أو في المستجداتِ بأرائهم، ثم ليزيدوا الطينَ بلاءً ويفرضوا على المؤمنينَ عقيدةً وجوبَ تقليدِ غيرِ المعصومِ والنيابةَ عن المعصومِ.

آرى، تعارضُ با آيه اكمال دين نزد كسانى است كه معتقدند معصوم غايب شده و تشريع را رها نموده تا فقهاى غير معصوم داوطلب شوند و با نظرات خود در دين الهى و در حوادث و رویدادهای زمانه حکم شرعى صادر نمایند، سپس مشکلات را دو چندان کرده و عقیده وجوب تقلید از غير معصوم و نیابت از معصوم را بر مؤمنان تحميل نمایند.

والحقیقة، إنه لا سبيلَ للتوافقِ مع ظاهرِ آيةِ إكمالِ الدينِ بغيرِ ما نقولُ ونعتقدُ من أنَّ إكمالَ الدينِ إنما صارَ بتنصيبِ خلفاءِ اللهِ بعد رسولِ اللهِ محمدٍ (صلى اللهُ عليه وآله) والذينَ يشرَّعونَ - ويوصلونَ التشريعَ من اللهِ - للناسِ، وأنَّ الإمامَ مُغيبٌ لعدمِ وجودِ القابلِ، وأنَّ الزمانَ السابقَ لظهورِ المهديِّ الأولِ المذكورِ في وصيةِ رسولِ اللهِ (صلى اللهُ عليه وآله) هو زمانُ فترةٍ، وأنَّ الناسَ فيه مرجونٌ لأمرِ اللهِ وغيرِ مستحقينَ للثوابِ، وإنما يُثابونَ برحمةِ اللهِ سبحانه.

در حقیقت راهی برای عدم تعارض با ظاهر آیه اكمال دين وجود ندارد، مگر آنچه به آن قائل هستیم و اعتقاد داریم که دين با تنصيب خلفای خدا بعد از رسول الله (ص) و كسانى که تشريع می کنند و آن را از خدا به مردم می رسانند کامل گردید. و این که امام به علت عدم وجود پذیرنده غیبت کردند و این که زمان قبل از ظهور مهدی اول (ع) که در وصیت رسول الله (ص) ذکر شده اند، همان بازه‌ی زمانی است که مردم در آن موقوف به فرمان خدایند و استحقاق دریافت ثواب را ندارند بلکه به واسطه رحمت خداوند پاداش می گیرند.

فالأيةُ تثبتُ بطلانَ كلِّ منهجٍ يقولُ بجوازِ خلوِّ الزمانِ من خليفةِ اللهِ (كالمنهجِ السنِّيِّ أو السلفيِّ الوهابيِّ). وأيضاً: تثبتُ بطلانَ كلِّ منهجٍ يقولُ بغيابِ للمعصومِ

دون تقصير الأمة وعدم وجود القابل. فالآية تتعارض مع هذه المناهج في الصميم؛ حيث إن الدين عندهم وبحسب واقعهم العملي - غير مكتمل إلهياً بخليفة إلهي منصب من الله أو من من نصبه للتواصل مع الناس كالسفراء، وإنما يكمله فقهاء غير معصومين تبرعاً وتطفلاً في فترة ما، ليشرعوا بالظن وينتجوا أحكاماً هم يقولون إنها ليست حكم الله الواقعي، وبالتالي فهم أنفسهم يقرّون أن الدين عندهم وبحسب أطروحتهم ناقص وغير مكتمل، وبالتالي فهم يقرّون من حيث لا يعلمون أن أطروحتهم العقائدية تتعارض مع آية إكمال الدين.

بنابراین، آیه اكمال دین، باطل بودن هر راه و منشی همانند منش سنی یا سلفی وهابی که قائل به جواز فارغ بودن زمان از خلیفه خداست را ثابت می کند؛ و هم چنین بطلان هر راه و منشی که قائل به غیبت معصوم بدون تقصیر و کوتاهی امت و عدم وجود پذیرنده را نیز ثابت می کند. بنابراین آیه با این روش ها از ریشه در تعارض است. در حقیقت، دین نزد آنان و بر حسب واقعیت عملی آنان، با تنصیب خلیفه خدا که از جانب خدا برگزیده می شود و یا افرادی همانند سفراء که برای ارتباط با مردم انتخاب می شوند کامل نشده است، بلکه نزد آنان کامل کننده دین، فقهایی غیر معصوم هستند که داوطلبانه و کورکورانه در برهه ای از زمان با ظن و گمان به تشریح بپردازند و احکامی را ارائه نمایند که خود قائل به عدم مطابقت آنها با احکام واقعی خداوند هستند. و در نهایت امر، ناخواسته اقرار می کنند که دین نزد آنها و بر حسب باورهایشان ناقص بوده و کامل نشده است. و متعاقباً خود آنان بدون این که بدانند اقرار می کنند که باورهای عقائدی آنها با آیه اكمال دین در تعارض است.

ويجب الالتفات إلى أمر في غاية الأهمية وهو: إن كلا المنهجين يرميان التقصير في ساحة الله وساحة خليفة الله أو المعصوم؛ حيث يفترضان أن الله ترك الدين لهم ليشرعوا في كل ما يستجد ويحتاج إلى حكم شرعي، فبدلاً من أن يقرّوا هم بالتقصير كونهم رافضين لخليفة الله المنصب (أو من ينوب عنه) يفترضون أن الله ترك الدين لأشخاص غير معصومين وغير منصبين من المعصوم ليشرع كل

منهم برأيه وبدون أي نص شرعي، وهذا في الحقيقة طعن صريح بحكمة الله إضافة إلى أنه كما تقدم يتعارض مع قول الله سبحانه من أنه أكمل الدين.

در اینجا باید به امر بسیار مهمی توجه نمود و آن این که هر دو راه و روش، تقصیر را به خدا و خلیفه او یا امام معصوم نسبت می دهند، چون خیال می کنند که خداوند متعال دین را به آنان واگذار نموده تا در هر رویدادی که بدان نیاز و احتیاج دارند احکام شرعی صادر نمایند؛ پس به جای این که اقرار به تقصیر خود نمایند -چرا که آنان از قبول خلیفه خداوند یا (نایب ایشان) امتناع می ورزند- فرض را بر این گذاشته اند که خداوند متعال، دین را برای افرادی غیر معصوم و غیر منصوب از جانب معصوم، واگذار نموده تا هر یک از آنها با رأی و نظر خود و بدون داشتن هر گونه حکم شرعی، تشریح نمایند. این امر در حقیقت طعنه زدن آشکار به حکمت الهی است؛ علاوه بر آن، همچنان که بیان شد با فرموده خداوند سبحان مبنی بر کامل شدن دین در تعارض است.

إذن، خلصنا في هذا المختصر إلى:

بنابراین، در این بحث کوتاه و مختصر به این نتیجه رسیدیم که:

إنَّ هناك منهجاً يفترضُ خلوَ الأرضِ من الحجّةِ ومثاله: المنهجُ السني والسلفي، وهو منهجٌ واعتقادٌ يعارضُ ظاهرَ النصِّ القرآني في مواضع؛ منها: آيةُ إكمالِ الدينِ كما تبين.

در این میان راه و روشی وجود دارد که به خالی شدن زمین از حجت الهی معتقد است؛ مانند روش سنی یا سلفی، همان گونه که قبلاً بیان شد، این راه و روش با ظاهر نص قرآنی و از جمله آیه اكمال دین تعارض دارد.

أما المنهج الآخر فهو الذي يقرُّ بأنَّ الزمانَ لا يخلو من الحجَّة، ولكنه يقول بأنَّ الحجَّةَ يمكنُ أنْ يغيبَ مع وجودِ القابلِ دونَ أنْ ينصبَّ وينصَّ على من يقومُ مقامه بعينه ليقومَ هذا النائبُ بإيصالِ حكمِ اللهِ الواقعي، وبالتالي فمن يسدُّ النقصَ في الدينِ همُ فقهاءٌ متبرعونَ من أنفسهم وغيرُ منصبينَ من حجَّةِ الله، وتعارضُ هذا المنهجِ مع آيةِ إكمالِ الدينِ واضحٌ، فبحسبِ واقعِ حالِهِم أنَّ اللهَ لم يكملِ الدينَ، ولهذا فالحلُّ عندهم أنْ يتبرَّعَ فقهاءٌ غيرُ منصبينَ ولا منصوبينَ عليهم بأعيانِهِم لسدِّ النقصِ بأحكامِهِم وفتاواهِم التي لا تمثلُ حكمَ اللهِ الواقعي. والحقيقةُ إنَّ هذا المنهجَ لا يفترقُ عن سابقهِ كثيراً فكلاهما يتعارضانِ مع آيةِ إكمالِ الدينِ.

اما روش ديگر اقرار می کند که زمان از حجت الهی خالی نمی گردد، اما این حجت با وجود قابل، ممکن است غایب شود؛ بدون این که کسی را تنصیب و تعیین کند تا عیناً به جای او باشد و این نایب، حکم واقعی خدا را به مردم برساند؛ و در نتیجه این نقص در دین را فقهای پُر می کنند که از طرف حجت خدا تعیین نشده و خودشان داوطلب شده اند، که تعارض این روش با آیه اكمال دین واضح و روشن است؛ و بر حسب واقع احوال شان، خداوند دین را کامل نکرده است. به همین دلیل راه حل نزد آنان این است که فقهای به ناحق، که هیچ گونه نصی مشخص بر آنها وجود ندارد برای پُر کردن این نقص با احکام و فتواهایی که هیچ ارتباطی با حکم واقعی خداوند ندارند داوطلب شوند، که در حقیقت این روش با روش قبلی (روش سلفیون) چندان تفاوتی ندارد و هر دو با آیه اكمال دین در تعارض اند.

أما المنهج الثالثُ فهو ما طرحناه، وهو أنَّ الزمانَ لا يخلو من الحجَّة ولا يصحُّ أنْ يغيبَ الحجَّةَ ما لم ينصبَّ من ينوبُ عنه، وفي حالِ غابٍ ولم ينصبَّ من ينوبُ عنه علناً فتكونُ الأمةُ ككلٍ مقصرةً ومنحرفةً عن الحقِّ وليس فيها القابلُ للمنهجِ الإلهيِّ- الصحيح، وفي- هذا الحالِ تقامُ الحجَّةُ بتعيينِ الرسولِ أو النائبِ. ولكن لا يُطلبُ منه الإعلانُ والتواصلُ مع الناسِ لعدمِ وجودِ القابلِ له، وفي هذا الحالِ تكونُ الأمةُ المؤمنةُ بخلفاءِ اللهِ في زمانِ فترةٍ: (يا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَى فِتْرَةٍ مِّنَ الرَّسْلِ أَنْ تَقُولُوا مَا جَاءَنَا مِن بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَشِيرٌ وَنَذِيرٌ

وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ [المائدة: 19] وَيَكُونُ حَالُ أَفْرَادِهَا أَنَّهُمْ مُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ: (وَأَخْرُونَ مُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ) [التوبة: 106].

اما روش سوم که ما آن را مطرح کردیم این است که زمان از حجت الهی خالی نمی‌شود و صحیح نیست که حجت بدون آن که فردی را به نیابت تعیین کند، غایب شود؛ و هنگامی که بدون آن که فردی را به طور علنی تنصیب کند غایب شود، در آن حال همه امت مقصر بوده و از حق منحرف شده‌اند و کسی که قابلیت پذیرش روش الهی صحیح را داشته باشد، وجود ندارد. در این حال با تعیین فرستاده یا نایب، حجت اقامه می‌شود، اما به دلیل عدم وجود قابل از او خواسته نمی‌شود که مردم را مطلع سازد و با آن‌ها مرتبط شود. در این حالت، امت مؤمن به خلفای خدا در زمان فترت خواهند بود: «ای اهل کتاب! بتردید رسول ما پس از روزگار فترت و خلأ پیامبران به سوی شما آمد، برای شما بیان میکند که نگویید: برای ما هیچ مژده‌دهنده و بیم‌رسانی نیامد، یقیناً مژده‌دهنده و بیم‌رسان به سویتان آمد؛ و خدا بر هر کاری تواناست» ([186]). حال مردم در زمان فترت این‌گونه است که موقوف و منتظر فرمان و تصمیم خدا هستند: «و گروهی دیگر کارشان موقوف به مشیت خداست، یا آنان را عذاب میکند یا توبه آنان را میپذیرد؛ و خدا دانا و حکیم است» ([187]).

كحَالِ الْأَحْنَافِ قَبْلَ بَعْثِ الرَّسُولِ مُحَمَّدٍ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)، وَحَالِ الشَّيْعَةِ قَبْلَ بَعْثِ الْمَهْدِيِّ الْأَوَّلِ الْمَذْكُورِ فِي وَصِيَّةِ رَسُولِ اللَّهِ مُحَمَّدٍ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ).
مانند حال احناف ([188]) قبل از بعثت رسول الله محمد (ص) و حال شیعیان قبل از بعثت مهدی اول (ع) که در وصیت رسول الله (ص) ذکر شده است.

حجتی آشکار که با مردم به طور مستقیم، یا در صورت وجود مانع از طریق سفیرانی با آنها در ارتباط باشد، یا حجتی غایب که با مردم در ارتباط نیست، و در چنین حالتی زمان، همان زمان فترت به سبب عدم وجود عده‌ای که قابلیت پذیرش او را داشته باشند خواهد بود و مؤمنین در این امر مقصر بوده و حال آنها موکول به فرمان و تصمیم خداست.

[185]. قرآن کریم، سوره مائده، آیه 3.

[186]. قرآن کریم، سوره مائده، آیه 19.

[187]. قرآن کریم، سوره توبه، آیه 16.

[188]. [احناف جمیع حنیف و به معنای کسانی است که پیرو ملت و دین حنیف ابراهیم (ع) بودند؛ احناف غالباً در حجاز ساکن بودند و اساس دین‌شان توحید و اطاعت از خلیفه خدا بود، اما متأسفانه رفته‌رفته کیش حنیف ابراهیمی را تحریف کرده و کعبه‌ای که مقرّ یتاپرستی بود را به بت‌خانه تبدیل کردند، در حالی که هنوز اصل سنت‌ها و شرایع ابراهیمی مانند حج و نماز و قربانی و ماه‌های حرام و ... را قبول داشتند، اما اساس دین که اطاعت از خلیفه خدا و یتاپرستی است را کاملاً استحاله کردند.] (مترجم)

[189]. الغیبة - النعمانی: ص 192 - 193.

[190]. غیبت نعمانی، ص 186.